

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

گزارش و مقایسه دو سفر به جمهوری آذربایجان :

سال گذشته بتاريخ ۷۰/۷/۱۶ جهت شرکت در کنگره بزرگداشت علامه طباطبائی (ره) به همراه چند تن از اساتید بزرگوار، آقای دکتر دینانی و آقای دکتر خلجی ... برای يك هفته به باکو سفری داشتیم، در این کنگره بنده مقاله‌ای تحت عنوان ابداعات علامه طباطبائی به زبان آنری تقدیم داشتیم که موضوع و مطالب مقاله بسیار مورد توجه کنگره قرار گرفت و از آنجا که تنها بانوی این هیئت علمی بودم و نیز به جهت تبلیغات سوء جهان استکبار که زنان ایرانی از شرکت در مجامع علمی و مسائلی اجتماعی محرومند، این شرکت و حضور فکری و فیزیکی بازتاب بسیار خوب و گسترده‌ای در مجامع علمی و صدا و سیمای بخصوص شهر باکو داشت و حضور زنی با يك چنین هویت برای مردم آذربایجان جالب و تکان‌دهنده بود که متعاقب آن مصاحبه تلویزیونی من به دفعات از تلویزیون شهر باکو پخش شد و تقریباً برخورد با مردم در همه محافل علمی و نیز جای شهر، به گونه‌ای بسیار دلنشین بود و مردم از زن و مرد و پیر و جوان علاقه شدید و خالصانه خود را نسبت به اسلام و ایران و نظام جمهوری اسلامی ابراز می‌داشتند و روزنامه‌هایی که صحبت و سخنی از سفر هیئت ایرانی و مصاحبه بنده داشتند دست‌به‌دست می‌گشت.

بخاطر می‌آورم شبی را که از پله‌های هتل گلستان پائین می‌آمدم، ناگهان دو مرد بهمراه همسرانشان فریادکنان به من نزدیک شدند درحالی‌که با صدای بلند می‌گفتند قربان این چادرت، قربان این چادرت و فردای آنروز همه مردم مرا به عنوان سبیل يك زن مسلمان ایرانی با چهره‌ای گشاده و مهربان، بهم نشان می‌دادند و اهالی شهر بخصوص بخش ناردالان تقاضای مصاحبه‌های بیشتر تلویزیونی از بنده داشتند.

## اما سفر دوم :

این سفر به فاصلهٔ نهمه ماه در تیرماه سال ۷۱ به مدت بیست و سه روز به دعوت یکی از اساتید انستیتوی «بنام نظامی گنجوی» خانم دکتر رقیه قنبر قیزی صورت گرفت، در این سفر، فقط با سایه‌های خوش مهربانی و صفای سال گذشته روبرو بودم، چهره‌ها نه صمیمی که معترض و قلبها نه مهربان که سخت نگران.

در تمامی مدتی که در باکو و شهر گنجه بودم، زن و مرد قصد مباحثه و مجادلهٔ با من را داشتند و سؤالات گله‌مند متعدد بر زبانها جاری، که پس از ساعتها و روزها صحبت و سخن، آرامش نسبی و گاهی حتمی می‌یافتند و پس از چندین مصاحبهٔ مطبوعاتی، بنظر می‌رسید که آنهمه رنجش باز به انس و محبت نسبی بدل شده است که البته این دوگانگی رفتار، می‌تواند معلول چندین علت باشد.

بهر حال در پایان سفر با توجه به سؤالات و مسائل رد و بدل شده برای اندیشه بودم که آیا خیر در این نیست که در کنار و یا عوض اینهمه آمد و رفت‌های بی‌حاصل و گاه نامیمون، اندیشمندان و صاحب‌نظران و اساتید متعهد به ایران و اسلام و نیز آشنای به تاریخ و فرهنگ و تمدن و زبان به این کشور تازه استقلال یافته که به واقع گذشتهٔ پرفشار، و حال و حاضر پرانده، امکان اندیشه سالم سیاسی و فرهنگی را از آنها برگرفته و عامهٔ مردم تنها سخن را از کانال دائمی تلویزیون کشور ترکیه شنیده و دنیا را از دیدهٔ آنها می‌نگرند و سیاست را برآید آنها می‌نگرند و سیاست را برآید آنها به تحلیل می‌گیرند، اعزام و گسیل گردند؟ تا که خلاء روحی انسانهای بسیار مشتاق و خوب آذربایجان را با گلهای پاك و مطهر اسلام، ملاء کرده و علفهای آماده را با اندیشه‌ها و تفکرات و استدلالهای منطقی و تاریخی روبرو سازند و البته در این زمینه هرگز نباید سلیقه‌ای عمل نمود که تدبیر و صداقت ابزار کار است.

## بسمه تعالی

مقاله‌ای که از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد مقاله‌ای است تحت عنوان آراء و نظریات خاص علامه طباطبائی (ره) که توسط طوبی کرمانی مربی و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران در کنگرهٔ بزرگداشت علامه طباطبائی (ره) در شهر باکو جمهوری آذربایجان، ارائه شده است، این مقاله به دو نظر از نظریات ایشان پرداخته و به جهت فضایی موجود کنگره از مطالب مناسب به کنگره نیز استفاده شده است.

این سفر علمی در تاریخ هفده مهرماه هزار و سیصد و هفتاد به دعوت فرهنگستان علوم آذربایجان صورت گرفته است.

## بسم الله الرحمن الرحيم

### مقاله‌ای تحت عنوان ابداعات علامه طباطبائی (ره)

استادان گرامی، خواهران و برادران عزیز، بسیار خوشوقتم در کنفرانسی که بمناسبت بزرگداشت فیلسوف بزرگ علامه طباطبائی (قدس سره) تشکیل گشته شرکت جسته و در حق این عالم بزرگ در آکادمی علمی آذربایجان در این کرسی عالی، مطالبی را بعرض می‌رسانم و نیز خوشوقتم که در نتیجه سعی و تلاش حکومت‌هایمان، سدهای ناگشودنی موجود مابین دو کشور از بین رفته و فرزندان این ملت امکان دیدار با مادران و خواهران و برادران و بستگانشان را یافته و آرزوهای سروده شده حدود ۲۵ سال پیش استاد شهریار در دیدار با «پروفسور رستم علیف»، امروز برهر ترك آذربایجانی ممکن و محقق گشته است.

بیر قرن ده قارداشدهان اوزاخلاشماق اولورموش؟

قارداش دئییه، بیرعومر، سوراغلاشماق اولورموش؟

بیردنده، بوقارداشلا، قوجاقلاشماق اولورموش؟

بونلاریئله کی عرض ائله دیم، گلدی واولدی

من هر نه محال فرض ائله دیم، گلدی واولدی

استادان محترم و میهمانان عزیز، بنده مقاله خویش را اگرچه بزبان فارسی نوشته‌ام اما جهت تفاهم بیشتر با غالب مستمعین بزبان ترکی ایراد می‌نمایم.



در آغاز گفتار ناگزیر از تذکره که زبان معمولی و متعارف که پیک مشترک گوینده و شنونده در معیشت اجتماعی است در انتقال تمام معنی مقصود از مسائل پیچیده علمی و فلسفی، توانا و رسا نیست، لذا در تأدیة مراد، و ابلاغ رسالت خویش در چنین امور علمی، ترجمانی صادق نخواهد بود، بخصوص که این زبان بزبان دیگری چون ترکی ترجمه و ادا گردد که قطعاً از توانائی آن در رساندن مقصود کاسته می‌گردد و با این توضیح، بحث از نوآفرینی در معارف، بوسیله صالح المتألهین

علامه طباطبائی (رحمةالله علیه) بسیار دشوار بلکه متعذر خواهد بود. اما اگرچه این علامه بزرگوار نیز مبتلا به تنگنایی میدان عمل بوده است ولی در همان صدف تنگ شرایط، مرواریدهای تابناک معارف را آفریده و روش آفریدن را نیز سخاوتمندانه دیگران آموخته است. و ایشان در طراز اول علماء بزرگی است که در علوم چون تفسیر قرآن و فلسفه و ... آفرینندگی‌های بسیار داشته و از فکر خویش آراء نوینی را عرضه کرده است.

از نوآفرینی‌های ایشان اثبات حرکت در مقوله «ان یفعل» و مقوله «ان ینفعل» است، چه، قبل از صدرالمألهین که حرکت در جوهر را ممتنع می‌دانستند و مرحوم صدرالمألهین در مقوله «جوهر» حرکت را اثبات فرمودند ولی در دو مقوله «ان یفعل وان ینفعل» بامتناع حرکت تصریح فرمودند و اعتقادشان براین بود که چنین حرکتی مستلزم امعان و وقوف است ولی علامه طباطبائی در این «دو مقوله نیز، حرکت را اثبات فرمودند و حرکت در حرکت را امری ممکن دانسته و اعلام داشته‌اند<sup>۱</sup> که مستلزم امعان و کندی مرور است و نه وقوف.

بنده در این فرصت کوتاه برآنم که پیش از توضیح این نوآفرینی، به چند نکته اساسی دیگر در ارتباط با همین مسأله حرکت اشاره‌ای داشته باشم تا که شاید بتوانم تأثیر تعالیم قرآنی در پرورش و شکوفائی چنین انسانهایی و پیدایش چنین افکار فلسفی نشان دهم.

برای ادای مطلب سخن از اینجا آغاز کنم که یکی از اصول دین مسلمانها و یکی از مسلمات در منطق قرآن مسأله «معاد» یعنی زنده شدن و بازگشت مکلفین بسوی خداوند سبحان است و برای توضیح و اثبات آن، قرآن در چندین مورد از «خلق جدید» سخن بمیان آورده است و انکار معاد از جانب کفار و منکرین را تعجب‌آمیز خوانده و آنرا نتیجه کوردلی آنها معرفی می‌نماید<sup>۲</sup> و در آغاز سوره رعد<sup>۳</sup> ضمن برشمردن قدرت‌نمایی‌های قادر متعال در برافراشتن آسمانها و گسترانیدن زمین و جاری ساختن انهار تلویحاً عنوان می‌دارد که کفار بدلیل اینکه در تخته‌بند زمان و مکان واقع شده‌اند و آفرینش جدید بدون وقفه آنها را احاطه کرده و اگرچه درشش

۱- اسفار جلد ۳ صفحه ۷۷ و ۷۸ و صفحه ۱۸۶ و فصل ششم رساله قوه و فعل صفحه ۴۱ تا آخر فصل.

۲- سوره حج «فانها لاتعمی الابصار ولكن تعمی القلوب التي فی الصدور.» آیه ۴۶.

۳- سوره رعد آیات ۳ و ۴ و ۵.

جهت، لزال در خلق جدیدند اما منکرین اگرچه سنت خلق جدید مستمر و پایان-ناپذیر، مشهود آنان است ولی در مقام انکار بعث و مرحله خلق جدید اخروی برمی آیند که سخت جای شگفتی است.

و در سوره مبارکه «قی»<sup>۱</sup> بعد از توضیح دگرگونی جاری در طبیعت و آفرینش سیال و متدرج عالم طبیعت می فرماید «آیا ما از خلق و آفرینش نوکه بدون هیچ وقفه‌ای در طبیعت جاری است ناتوان بوده‌ایم؟! «و با این سؤال انگاری منکرین را به کوردلی از درك نظام مشهود خلق جدید متهم می سازد.

اما با توجه به آیات ۵ و ۶ و ۷ سوره مبارکه حج<sup>۲</sup> مسأله روشنتر می شود که «ای مردم اگر شما در بعث و خلق جدید بعد از مرگ شك و تردید دارید هم اکنون نظام آفرینش بعد از آفرینشی جدید را در خود شما تبیین می کنیم، چه شما را از خاک آفریدیم و مرحله‌ای بعد از مرحله‌ای و آفرینشی بعد از آفرینشی، کمالتان بخشیدیم و این خلق جدید را در نگرش گسترده‌ای می توان مشاهده کرد که از زمین خاموش و مرده به نزول باران، گل و گیاه بالنده می رویمانیم و این آفرینش جدید و سیال الهویه خود برهان است بر اینکه فقط الله است که حق مطلق و پابرجا می باشد و مردگان را دگرباره با خلق جدید در روز رستاخیز - که قطعاً آمدنی است - جان می بخشد. با بیان اجدالی برهان اثبات خلق جدید مستمر از زبان قرآن، این مطلوب را دنبال می کنیم که مسأله «خلق جدید» که از اهم مسائل فلسفه الهی است و بحث در آن از دیدگاه حکمت متعالیه صدرالمتألهین بسیار شیرین است و استاد علامه طباطبائی (ره) آنرا بطرز بدیعی بیان فرموده است و این بیان علامه اگرچه بروتیره حکمت متعالیه، و مشهور بر مشرب فلسفی آخوند ملاصدرا است اما کشف این حقیقت در واقع به برکت فلسفه الهی و تعالیم اسلامی است.

برهان قرآنی چنین تبیین می کند که بشر در محیط زندگی خویش برآی العین می بیند که برخی از اجسام عاری از هرگونه حیات، بالضروره والعیان تغییر می یابند و آفریده نوینی می گردند، مثلاً غذای معینی که يك جوهر جمادی و غیر نامی است و محصول و مولود خاک و زمین است ممکن است تغییر یافته و به جوهر بالنده نامی معینی تبدیل گردد و این جوهر نامی مشخص، پذیرای دگرگونی شده و به حیوان مشخص و خلق جدیدی مبدل گردد.

۱- سوره ق «افعینا بالخلق الاول بلهم فی لبس من خلق جدید». آیه ۱۵.

۲- سوره حج آیات ۵ و ۶ و ۷.

بدیهی است که با فرض تعیین قابل و مقبول، نسبت ثابت و عینی بین قابل و مقبول برقرار است، عبارت دیگر امکان وجود پدیده و ممکن مترقب‌الظهور و مترتب‌الوجود، قبل از ظهورش بگونه‌ای در قابل مفروض، موجود است و همین امکان، قابل مفروض را به‌ممکن آتی‌الوجود یعنی مقبول مرتبط می‌سازد و این نسبت و امکان، از حیث قرب و بعد و شدت و ضعف، مختلف است مثلاً نسبت نطفه به حیوان نزدیکتر و قویتر از نسبت غذا به حیوان است و همین مسأله، خود دلیل آنستکه این نسبت و امکان، وجود عینی و خارجی دارد و صرف اعتبار عقلی نیست و لازمه وجود عینی نسبت و امکان، اتحاد منتسبین و تحقق قابل و مقبول در ظرف وجود نسبت است پس ممکن و پدیده مترقب دارای وجود واحد اما مرتبه‌ای است که در مراتب ضعیف آثار مرغوبه‌اش بر آن مترتب نیست ولی در مرتبه قوی، آثار مرغوبه‌اش بر آن مترتب می‌گردد پس مثلاً جوهر غذا که قابل نطفه و نطفه که قابل علقه و علقه که قابل مضغه است جملگی یک وجود واحد چهار مرتبه‌ای است که سه مرتبه آن بالقوه و یک مرتبه آن بالفعل است. عبارت روشنتر وجود مفروض، وجودی است مشکک یعنی هر مرتبه لاحق آن قویتر از سابق است و مرتبه سابق نسبت لاحق، قوه و ماده است و چنین وجود سیالی، عین حرکت است زیرا هر حدی از حدود آن، خلق جدید است و معنی حرکت هم همین است.

بانگاهی باریک به این بیان قرآنی که به مجموعه اجسام طبیعی گسترش و سرایت می‌دهد، تردیدی نمی‌ماند که خلق جدید مستمر الوقوع در جهان طبیعت، از طریق کون و فساد یعنی حدوث صورتی همراه و متعاقب با زوال صورت قبلی بنحو خروج دفعی و آنی، ممتنع است بلکه این آفرینش تازه به تازگی و نوبه‌نو جز از طریق حرکت، ممکن نیست آنهم اشتدادی و مشکک بصورت لبس بعد لبس و نه خلع و لبس، پس مواد عالم طبیعت، به‌صورت حرکات جوهری مصور و ملبسند که هر حدی از آن نوعی از انواع جوهری است و از آنرو که ثابت گشته که وجود فی‌نفسه و وجود ناعتی در موضوعات جوهری واحدند، در نتیجه متحرک الزاماً عین حرکت است و متحرکات جوهری در تحرکشان عین حرکاتند و جهان طبیعی علی‌الدوام در خلق جدید و آفرینش وین نامتناهی است که مبدأ قابلی این آفرینش معیرالعقول، قوه محض و غایت آن، فوز

به مقام مجرد و ثبات است<sup>۱</sup>.

با بیان ساده آنکه ذوات جواهر جسمانی و صفات آنها بدون هیچ وقفه در سیر و حرکتند و جهان طبیعی حقیقتی است وجدانی که گوهر و ذاتش در هر آن متبدل و سیال است و صفاتش در هدهه ابعاد در تغییر و دگرگونی است یعنی در جملگی حرکات، متحرك همان موضوع (بمعنی الاعم) است به این تقریر که در جواهر، ماده و در اعراض، موضوعات آنها است که متحرك است و چون اعراض در وجود، تابع جوهرند در اینجا فقط به یک نکته بصورت ضمنی می پردازیم تا بیدفهمی ای در مکتب مارکسیسم اشاره ای داشته باشم و آن اینکه متحرك اعم از اینکه عین حرکت باشد چنانچه در حرکت جوهری است و یا غیر حرکت باشد چنانچه در حرکت عرضیه است، عین فاعل محرك نیست زیرا در جواهر، اگر محرك عین متحرك باشد با توجه به اینکه متحرك عین حرکت است، لازم می آید شیء واحد علت فاعلی خویش باشد که محال است پس بناچار فاعل محرك در حرکات جوهریه، غیرقابل حرکت است. و نهایت اینکه فاعل وجود بعینه همان فاعل حرکت است چراکه وجود سیال و حرکت یک چیز است.

اما در اعراض هم اگرچه متحرك در آنها غیر حرکت است ولی حیثیت متحرك بودن، حیثیت قبول حرکت است که کمال آن می باشد، پس اگر چنانچه عین همین حیثیت قبول، حیثیت محرك بودن و فاعل حرکت باشد، لازم می آید که شیء واحد با حیثیت واحده، قابل و فاعل، وبالقوه و بالفعل باشد که استحاله آن در مباحث علت و معلول کاملاً مبرهن است.

ملاحظه می شود که منبع اصلی والهام واقعی در حرکت جوهری ماده از قرآن کریم است با بیانی که باختصار گذشت.

اما آنچه مربوط است به مسأله حرکت در حرکت و دو مقوله ان یفعل وان ینفعل: مبرهن گشته است که تشکیک در ماهیت و تغییر در ذاتی محال است. پس سخن گفتن از حرکت در فلان مقوله اعم از مقوله جوهر و یا عرض، به این معنا است که حرکت در وجود ناعتی آن مقوله است و نه در وجود فی نفس آن مقوله، زیرا که وجود

۱- ناگفته نماند که قرآن کریم معاد و بعث روز رستاخیز را نقطه پایان خلق جدید نمی داند بلکه در آن نشأه نیز آفرینندگیهای نو به نو را که شامل هر دو گروه اهل سعادت و شقاوت است، اعلام می دارد و این سخن کاملاً صحیح است چراکه واجب الوجود تبارک و تعالی نامتناهی الذات و نامتناهی الغیض است و وقوف افاضه در عنایت حضرتش مستلزم محدودیت است که محال است.

فی نفسه هر ماهیتی، طارد عدم از نفس آن ماهیت است و با آن عینیت دارد. پس جسمی که مثلاً در مقوله‌ای حرکت می‌کند قطعاً این تغییر نه در ماهیت آن مقوله و نه در وجود فی نفسه آن است چراکه لازمه آن تشکیک در ماهیت و تغییر در ذاتی است که محال و نامعقول است بلکه معنی حرکت در مقوله‌ای عبارت است از تغییر تدریجی در وجود ناعتی و عرضی آن مقوله<sup>۱</sup> که گونه‌گونه متعاقباً بر موضوع وارد می‌شود و این وجود ناعتی اگرچه به لحاظ ناعت بودن بلا ماهیت است اما چون با وجود فی نفسه متحد است ماهیت آن بوی نیز نسبت داده می‌شود والا ماهیت همان مفهوم انتزاع شده از وجود طارد عدم از همین مفهوم است و وجود ناعتی، طرد عدم از نفس ماهیفت نمی‌کند بلکه طارد عدم از صفت موضوع خویش است لذا دارای ماهیت نیست و این همان است که گفته می‌شود «تشکیک در عرضی است نه در عرض» پس معنای وقوع حرکت در مقوله، اینست که در هرآنی از آنات، نوعی از انواع آن مقوله بر موضوع وارد و شد زیرا اگر یک نوع در دو آن - مثلاً - وارد شود، با توجه به اینکه حرکت با جمیع ابعاض اشتدادی است، تشکیک در ماهیت واقع می‌گردد که محال است پس قطعاً حرکت در مقوله، بصورت ورود نوع مقوله یا صنف مقوله بر موضوع در هرآن، مبتنی بر یک اصل محال یعنی امکان وقوع حرکت متشابه متواطیء می‌باشد.

و خلاصه اینکه این انواع که متعاقباً بر موضوع حرکت وارد می‌شوند، بتبع وجودات بالقوه‌شان، انواع بالقوه‌اند و نه بالفعل چراکه حرکت، بواسطه ماهیت اتصالیش، واحد شخصی است و ماهیت بالفعل واحدی دارد ولذا اقسام آن بالقوه و بینهایت می‌باشد والا محالی لازم آید و آن اینکه از غیر ممتد و فاقدالاتصال، امتداد و اتصال تألیف گردد و حاصل آید و از همینجا معنی اقسام آتی‌الوجود برای حرکت، روشن می‌گردد که آتی‌الوجود بودن اقسام و تقسیم ناپذیری آنها یک امر قیاسی است و نسبت به سنخ حرکتی که مقسوم این اقسام است سنجیده می‌شود والا اقسام فی نفسه قابل انقسام اند و از همین بیان، جواز وقوع حرکت در حرکت ظاهر می‌گردد و اشکال<sup>۲</sup> وارده مرتفع می‌گردد چه اشکال آنگاه وارد است که آتی‌الوجود و تقسیم ناپذیری افراد

۱- اعم از آنکه ناعت برای غیر خود باشد مثل وجود اعراض و یا ناعت برای خود باشد

مثل وجود جواهر.

۲- اشکال: معنی وقوع حرکت در چیزی، این است که برای مافی‌الحرکه افراد متباین‌النوع،

و آتی‌الوجود می‌باشد که متعاقباً بر موضوع حرکت وارد گردند، و وقتی که مافی‌الحرکه خود، نفس حرکت باشد فرض فرد آتی برای آن غیر معقول است زیرا حتی کوچکترین جزء و فرد حرکت ناچار ممتد و زمانی‌الوجود مقابل ای‌کاش شما مولف محترم یک‌نگاه به این صفحه می‌انداختید



بصورت مطلق واجب باشد در حالیکه توضیح داده شده که علی‌الاطلاق نبوده بلکه نسبی است پس حرکت که خود خروج تدریجی است با تدریج موجود می‌شود یعنی هر یک از افراد آنی‌الوجودهای مفروض از آنجهت که مصداق حرکتند فی‌نفسه متدرج و تقسیم‌پذیر است ولی در مقایسه با مافی‌الحرکه (مقوله عارض) یعنی مقسوم، تقسیم‌ناپذیر است چرا که فرض کوچکتر از آن در این حوزه محاسبه نسبی و قیاسی، منجر به بطلان حد مقسوم و مافی‌الحرکه می‌شود و خلاصه اینکه: حرکت در حرکت یعنی افراد تقسیم‌ناپذیر بدلیل صدق حرکت بر آنها فی‌حد نفسه متدرج و تقسیم‌پذیر بوده و متعاقباً بر موضوع وارد می‌شوند و در نتیجه: وقوع حرکت در حرکت، موجب امعان و کندی حرکت است نه امتناع مرور حرکت، و بعکس اگر افراد تقسیم‌ناپذیر فی‌حد نفسه متدرج نباشند، نتیجه‌اش سرعت مرو راست، ولی چون فرض افراد تدریجی متباین‌النوع متعاقب‌الورود بر موضوع حرکت، موجب تالی فاسد «تغیر در ماهیت ذاتی» می‌بود لذا افراد، آنی‌الوجود فرض‌گردید و هر تدریجی ناگزیر به افراد آنی‌الوجود منتهی می‌شود اما لزوماً نه بی‌واسطه.